



تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

افشین اشکور کیایی^۱

چکیده

این مقاله به بررسی مقاومت ایرانیان در برابر انقیادِ هویتِ اسلامی-عربی اعراب (به‌ویژه امویان) از زمان ورود اعراب مسلمان تا قبل از روی کار آمدن عباسیان می‌پردازد. علاوه بر این، پژوهش حاضر به نتایج این مقاومت‌ها بر هویت ایرانیان اشاره می‌کند. بر این بنیاد سؤالی که این مقاله می‌خواهد پاسخ دهد آن است که گروه‌ها و جریان‌های که در برابر انقیاد هویت عربی-اسلامی مقاومت کردند، از چه گفتمان‌ها، ابزارها و استراتژی‌های استفاده کردند و نتایج این مقاومت‌ها بر هویت ایرانیان چه بود؟ برای پاسخ به این سؤال ما با کمک مباحث مقاومت میشل فوکو، با ترسیم یک مکانیسم قدرت، از یک جهت به کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی عده‌ای که به دنبال انقیاد بودند، اشاره می‌کنیم و از جهت دیگر به عده‌ای که به گونه‌ای دیگر با کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی مختلف در جهت مبارزه با این انقیاد بودند، اشاره می‌کنیم. نتایج این پژوهش آن است که مقاومت ایرانیان به‌گونه‌ای بی‌قاعده در بین جریان‌های مختلف توزیع شده بود و کانون‌های مقاومت با توجه به زمان و مکانی که به وقوع می‌پیوست متفاوت بود: گاه با تکیه‌گاه اندیشه و تفکر خود (مثل زُبیل‌ها) و گاه با دستاویز شدن به نیروهای غیرایرانی مثل خوارج؛ گاه همراه عربان می‌شدند و به امید کسب غنیمت و یا از ترس جان، به‌صورت سپاه پیاده با لشکر اسلام همگام می‌شدند؛ گاه به امید گرفتن انتقام از جنگجویان عرب، به پشتیبانی هر نیروی مخالفِ خلافت مرکزی می‌رفتند تا بتوانند علیه خلافت مرکزی مقاومتی از خود نشان دهند. علی‌رغم این قیام‌ها، هویت ایرانیان وارد سامانه هویت عربی-اسلامی شد.

^۱ - پژوهشگر هویت ایرانیان separdeh@yahoo.com

کلمات کلیدی

مقاومت، هویت اسلامی-عربی، سلطه، انقیاد، امویان.

مقدمه و بیان مسئله

اعراب با نیروی معنوی جدید اسلام، علی‌رغم ادعای دین جهانی و فارغ از قوم و قبیله و ملت و نژاد، پس از تصرفات فراوان، مدعی قوم و قبیله‌های ویژه برای خود بودند. آن‌ها با بالیدن به این امر، به دیگران فخر می‌فروختند و حتی مدعی بودند که آن‌ها رسالتی الهی دارند. با توجه به این ادعا، آن‌ها می‌گفتند باید در دیگر سرزمین‌ها از جمله حوزه سرزمینی ایران نیز این هویت را گسترش دهند. پس از تصرف ایران و تثبیت قدرت خود، اعراب (به‌ویژه امویان) برای استیلا و اعمال قدرت بر ایرانیان، از استراتژی‌های مختلفی از جمله تهدید کاربرد وسایل قهریه، اثرات ترغیبی کلامی، نابرابری‌های اقتصادی، کاربرد وسایل کم‌وبیش پیچیده کنترل استفاده کردند؛ ولی ایرانیان هم از همان ابتدا ورود اعراب مسلمان، در برابر ظلم خلفا و امرای آن‌ها، در جهت مقابله و مقاومت در برابر این انقیاد اعراب از استراتژی‌های مختلفی استفاده کردند.

اگر بخواهیم این استراتژی‌ها مقاومت را در یک نمودار ترسیم کنیم، در یکسر طیف نمودار، عده‌ای از مردم ایران، همراه اعراب شدند و به امید کسب غنیمت و یا از ترس جان، به صورت سپاه پیاده با لشکر اسلام همگام شدند و یا همانند طبقه دهقانان با حفظ امتیاز طبقاتی خود با اعراب صلح کردند و در گسترش مناسبات اقتصادی و اداری اعراب فعالیت کردند؛ در سر طیف دیگر نمودار عده‌ای دیگر از مردم ایران به امید گرفتن انتقام از جنگجویان عرب یا خود دست به مقاومت می‌زدند یا اینکه به پشتیبانی هر نیروی مخالف خلافت مرکزی می‌رفتند تا بتوانند علیه خلافت مرکزی مقاومتی انجام دهند و از اعمال قدرت آن‌ها بکاهند. از سوی دیگر چون که بسیاری از درگیری‌ها و کشمکش‌های بین نیروهای عرب وارد سرزمین ایران شده بودند، ایرانیان نیز به‌اجبار وارد مناسبات قدرت عربی-اسلامی شدند؛ مثل مبارزه خوارج با

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

خلافت که یک‌بخشی از آن‌ها به قسمت‌های ایران مهاجرت کرده بودند. این‌گونه کشاکش‌ها که اساساً عربی بود و هیچ رابطه‌ای با ایرانیان نداشت، به درون مرزهای ایران انتقال می‌یافت و مردم را خواه‌ناخواه درگیر خود می‌کرد. برای نمونه در ابتدا سپاه خوارج در سیستان پا نهاد و بعدها دامنه این جنگ‌ها به فارس، خوزستان، کرمان و حتی اصفهان کشیده شد (اشپولر، ۱۳۹۱، ۳۵). چنین نموداری، پرسشی چند مطرح می‌کند: خود ایرانیان در برابر سلطه و انقیاد اعراب چه واکنشی نشان دادند؟ با توجه به اینکه حوزه سرزمین ایران، جزئی از حوزه خلافت اعراب بود، نسبت ایرانیان با دیگر مبارزه‌ها و مقاومت‌ها در حوزه خلافت چگونه بود؟ با توجه به اینکه هر مقاومت، حامل یک اندیشه و شیوه مبارزه موضعی است، نهایت تأثیر هویت ایرانیان از این مقاومت‌ها چه بود؟

بنابراین، مسئله‌ی که در اینجا مطرح می‌شود و ضرورت دارد به آن پاسخ داده شود، این است که گروه‌ها و جریان‌های که با اشکال گوناگون مقاومت و کوشش برای گریز از روابط مکانیسم و انقیاد هویتی عربی-اسلامی تلاش کردند، از چه ابزارها و اندیشه‌های استفاده کردند؟ و نتایج آن استراتژی‌ها و اندیشه‌ها بر هویت ایرانیان چه بوده است؟ در پاسخ ابتدایی می‌توان گفت این مقاومت‌ها به‌گونه‌ی بی‌قاعده در بین جریان‌ها و گروه‌های مختلف توزیع شده بود و کانون‌های مقاومت با توجه به زمان و مکانی که به وقوع می‌پیوست متفاوت بود. در این تحقیق، برای دریافت پاسخ سؤال‌ها و تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان، از روش اسنادی و رجوع به منابع کتابخانه‌ای و تحلیل نظری بهره گرفته‌ایم.

در این پژوهش ما سعی می‌کنیم این مقاومت‌ها را با کمک تحلیل روابط قدرت میشل فوکو، در یک مکانیسم قدرت قرار دهیم. بر اساس این تحلیل، ما شاهد رودررویی دودسته قدرت هستیم: کسانی که خواهان حفظ و گسترش مکانیسم قدرت موجود هستند و کسانی که با اشکال گوناگون مقاومت و کوشش برای گریز از این روابط موجود تلاش می‌کنند. از این جهت هدف این پژوهش از بررسی مقاومت ایرانیان، تحلیل مکانیسم قدرت انواع گوناگون مبارزه و مقاومت ایرانیان در برابر انقیاد اعراب است و ارزیابی انواع کردارها و کشمکش‌های این دو گروه خواهد بود. در کنار تحلیل این مقاومت‌ها، ما به اثرات حضور و فعالیت این مقاومت‌ها بر هویت ایرانیان خواهیم پرداخت.

پیشینه پژوهش

مطالعه درباره مقاومت‌ها و قیام‌های این دوره تاریخی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته از مطالعات، به بررسی کلیات مقاومت‌ها و قیام‌های می‌پردازد؛ مثل حسین مفتخری در مقاله‌ی «جامعه‌ی ایرانی در مواجهه با اعراب مسلمان» (۱۳۸۲)، برای دستیابی به شناختی بهتر و فراگیر از چگونگی پیدایش و نشو و نمای فرهنگ و تمدن اسلامی در ایران به بررسی اولین واکنش‌های جامعه ایرانی شامل طبقه دهقانان در مواجهه با اسلام و اعراب می‌پردازد؛ و یا اینکه محمدرضا خسروی و علی بیات در مقاله‌ی به‌عنوان «مواجهه جامعه ایرانی در برابر سلطه اعراب مسلمان در سده‌های اول و دوم هجری» (۱۳۸۷) در پی آن است که راهبرد طبقات دهقانان، دبیران، موبدان و ویسپوهران (هل البیوتات)، (بیشتر طبقه دهقانان و دبیران) در برابر سلطه و حمله اعراب مسلمان بر ایران بپردازد که از نظر نویسندگان مقاله، این طبقات پس از شکست قطعی سپاه ساسانی در مصاف با اعراب مسلمان، ابتدا از سر اضطرار و کمتر از روی اراده و اختیار و طرح از پیش اندیشیده شده‌ای، راهبرد صلح را برای حفظ ساختارها و بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود بر تقابل و ایستادگی ترجیح داد. البته مجید حاجی بابایی در مقاله‌ی «مقاومت در آستانه مرز، الگویی برای تحلیل فتوحات» (۱۳۹۷)، تلاش می‌کند با توجه به تقسیم ایران در آستانه حمله اعراب به هشت منطقه، برای فهم سرعت و چگونگی فتوح اعراب مسلمان در ایران، به ترسیم الگوی نظامی بپردازد. بر اساس این الگو در مرزهای این مناطق شاهد بیشترین مقاومت نظامیان ایرانی هستیم که با شکست شدن مرز پیش روی اعراب مسلمان، با سرعت بیش‌تر و جنگ کم‌تر انجام می‌شود. نتیجه آنکه درگیری‌ها بیشتر از سوی نظامیان است و عموم مردم کم‌تر در صحنه‌های جنگ حضور دارند.

یک دسته دیگر از کارهای پژوهشی به مقاومت‌های محلی گروه‌های کوچکی که در سرزمین ایران شکل گرفت را تبیین می‌کنند؛ مثلاً سیده فاطمه زارع حسینی در مقاله‌ی به‌عنوان «قیام ابوعلی اصفهانی علیه امویان در سده دوم هجری» (۱۳۹۲) به قیام کم‌آوازه «قیام ابوعلی اصفهانی» می‌پردازد. ابوعلی با استفاده بهینه از فضای بحرانی و آشوب‌زده آن عصر با آموزه‌های دینی بعضاً جدید و ادعاهای مسیحایی، پس از گردآوری هواداران بسیار بر ضد حکومت امویان شورید و به قولی مغلوب و منکوب و به قولی دیگر از نظر غایب و در غاری

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

پنهان. محسن لطف‌آبادی در مقاله‌ی «کنش و واکنش اعراب مسلمان و طبریان زردشتی سواحل دریای مازندران در قرون نخستین اسلامی (تا پیش از قیام مازیار)» (۱۳۹۰) به مقاومت مناطق شمالی ایران و طبرستان تحت رهبری اسپهبدان محلی در برابر لشکرکشی‌های گاه‌وبیگاه اعراب مسلمان می‌پردازد که در نهایت از پذیرش اسلام خودداری کردند و بر کیش خود باقی ماندند، می‌پردازد. یافته‌های اساسی این پژوهش حاکی از آن است که مقابله‌ی ایرانیان طبری در برابر اعراب برای دفاع از هویت، قومیت و خواسته‌ی خویش با پنداشتن خود به‌عنوان جزئی از کل بر پایه‌ی تهییج احساسات دینی زردشتی صورت گرفته که تا حدودی به آن رنگ و بوی وطن‌خواهانه نیز داده است. «تحلیل مقاومت‌های هرمزان مهرگانی در برابر اعراب مسلمان» (۱۳۹۰) مقاله‌ی از نجم‌الدین گیلانی و علی‌اکبر کجباف است که به نقش هرمزان مهرگانی در تحولات سیاسی و فرهنگی اواخر عهد ساسانی و اوایل عصر اسلامی و دلایل مقاومت‌های او در مقابل اعراب مسلمان می‌پردازد. همچنین «نقش سیاسی-نظامی کردان فارس و خوزستان در دوره فتوح اسلامی» (۱۳۸۹) مقاله‌ی از کشواد سیاه‌پور است که به چرایی مقاومت کردان فارس و خوزستان در سده‌های نخستین اسلامی را می‌پردازد. حسین مفتخری هم در کار پایان‌نامه خود به نام «خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم هجری)» (۱۳۷۰) (که بعدها به‌صورت مقاله و کتاب چاپ شد) به خوارج به‌عنوان یکی از جریان‌های مؤثر در تحولات دنیای اسلام در قرون اولیه هجری می‌پردازد که دارای شعب گوناگون بود که از جمله مناطقی که از کانون‌های دیرپای خوارج شد، مناطق جنوب شرقی ایران (سیستان بزرگ) بود که در این کار پژوهشی ضمن توصیف کلیاتی درباره خوارج به بررسی فراگرد نفوذ و استقرار خوارج در ایران پرداخته است.

پژوهش‌های مذکور برای تحلیل مقاومت در سرزمین ایران در دوره امویان، نسبت به مقاله حاضر از یک‌جهت فاقد تحلیل بر اساس مکانیسم قدرت میشل فوکو است که در این نوع تحلیل سعی می‌شود درباره مقاومت یک نمودار و نقشه ترسیم کند که از طریق آن در یک روابط قدرت ما شاهد رودررویی دودسته قدرت باشیم: کسانی که با کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی خواهان حفظ و گسترش سامانه قدرت موجود هستند و کسانی که با اشکال گوناگون مقاومت و کوشش برای گریز از این روابط موجود تلاش می‌کنند؛ از جهت دیگر در پژوهش‌های

مذکور اشاره‌ی به تأثیر این مقاومت‌ها بر هویت ایرانیان نشده است. بر این اساس این پژوهش سعی می‌کند با کمک مباحث نظری فوکو درباره مقاومت، در گسترش چشم‌اندازهای تحلیلی از مقاومت ایرانیان تلاش کند تا با کمک آن به آشکار شدن وجوه تأثیرگذاری هویتی مقاومت همت بگذارد.

چارچوب نظری

اگر این گفته فوکو را بپذیریم که قدرت همه‌جا حضور دارد و در هر لحظه و در هر نقطه، یا به عبارت بهتر در هر رابطه‌ای میان نقطه‌ای با نقطه‌ی دیگر تولید می‌شود (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۰۸؛ فولادوند، ۱۳۷۷: ۴۹)، بر همین اساس امکان مقاومت نیز در همه‌جا هست. به عبارت دیگر اگر در بررسی پدیده‌های مختلف بر اساس آنچه فوکو در مقاله «سوژه و قدرت» گفته است، عمل کنیم: «اشکال مقاومت در مقابل انواع مختلف قدرت را به‌عنوان نقطه عزیمت خود اتخاذ کنیم» (دریفوس و رایینو ۱۳۷۹: ۳۴۶)؛ ما می‌توانیم از این طریق در بررسی یک پدیده، نمودار و نقشه را ترسیم کنیم که در یک روابط قدرت ما شاهد رودرویی دودسته قدرت باشیم: کسانی که خواهان حفظ و گسترش مکانیسم قدرت موجود هستند و کسانی که با اشکال گوناگون مقاومت و کوشش برای گریز از این روابط موجود تلاش می‌کنند؛ بنابراین می‌توان گفت در یک مکانیسم و روابط قدرت عده‌ای با کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی به دنبال انقیاد و عده‌ای به‌گونه‌ای دیگر با کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی مختلف در جهت مبارزه با این انقیاد هستند. از این جهت ما در مورد بررسی هویت ایرانیان، به انواع گوناگون مبارزه و مقاومت ایرانیان در برابر انقیاد اعراب اشاره می‌کنیم و به توضیح انواع کردارها و کشمکش‌های این دو گروه خواهیم پرداخت.

از نظر فوکو مقاومت‌ها به‌گونه‌ای بی‌قاعده توزیع شده‌اند: نقاط، گره‌ها و کانون‌های مقاومت با تراکمی متفاوت در زمان و مکان منتشر شده‌اند، گاهی گروه‌ها یا افرادی را قاطعانه علم می‌کنند و برخی نقاط بدن، لحظه‌هایی از زندگی و انواع خاصی از رفتار را برمی‌انگیزند. آیا این به معنای وجود گسست‌هایی بزرگ و ریشه‌ای و تقسیم‌بندی‌های دوتایی و فراگیر است؟ گاهی؛ اما ما اغلب با نقاط سیال و موقتی مقاومت مواجه‌ایم که تقسیم‌بندی‌هایی متغیر را در جامعه وارد می‌کنند، وحدت‌ها را می‌شکنند و باعث گروه‌بندی‌های جدید می‌شوند، روی خود افراد

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

تأثیر می‌گذارند، آنان را قطعه‌قطعه می‌کنند و از نو می‌سازند و در آنان و در بدن و روحشان، مناطقی رام‌نشدنی ترسیم می‌کنند. درست همان‌گونه که شبکه روابط قدرت نهایتاً بافت ضخیمی را شکل می‌دهد که دستگاه‌ها و نهادها را در برمی‌گیرد بدون آنکه دقیقاً در آن‌ها جاگیرت، فوج نقاط مقاومت نیز اقشار اجتماعی و افراد را در برمی‌گیرد؛ و بی‌شک همین رمزگذاری استراتژیک این نقاط مقاومت است که انقلاب را امکان‌پذیر می‌کند، کم‌وبیش همان‌گونه که دولت بر ادغام نهادینه‌ی مناسبات قدرت اتکا دارد (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

براساس این گفته‌های فوکو، در پژوهش حاضر ما بر این نظر هستیم که ایرانیان در جهت رودررویی و مقاومت از طریق استراتژی‌های مختلف برآمدند. این مقاومت‌ها به‌گونه‌ای بی‌قاعده در بین جریان‌ها و گروه‌های مختلف توزیع شده بود و کانون‌های مقاومت با توجه به زمان و مکانی که به وقوع می‌پیوست متفاوت بود.

اشکال مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا پایان دوره امویان

با مرگ یزدگرد سوم و تقریباً با تمام شدن حکومت خلفای راشدین و روی کار آمدن امویان، تسخیر ایران به‌صورت تقریبی خاتمه یافت، ولی نه به این معنی که در کشور صلح و آرامش کامل برقرار گشت، بلکه ایرانی‌ها شورش‌های گوناگون تشکیل دادند و این شورش‌ها با فواصل بزرگ و کوچک تا زمان سقوط امویان ادامه داشت. ایرانی‌ها از همان ابتدا ورود اعراب مسلمان، در برابر ظلم خلفا و امرای آن‌ها، دست به هر کاری می‌زدند تا از سلطه آن‌ها رهایی یابند؛ عده‌ای از مردم چندین بار با فاتحان اعراب صلح کردند و پیمان بستند اما وقتی امیر تغییر می‌کرد، دوباره سر به شورش می‌زدند. در ادامه سعی می‌کنیم بر اساس رویدادهای تاریخی، این مقاومت‌ها را دسته‌بندی کنیم.

مقاومت‌های نخستین بدون نیروی گفتمانی انسجام‌بخش

واکنش در شهرها و روستاها ایرانیان در برابر حمله سپاه اسلام یکسان نبود. جنگجویان مسلمان، فتح شهرها را به دو مقوله منحصر ساخته‌اند: یا شهر به ضرب شمشیر گشوده می‌شد یا در پی مذاکراتی، شهر بدون جنگ و خونریزی تسلیم می‌شد. شکست در جنگ، آثار اندوه‌باری به دنبال داشت: مردم همه اسیر تلقی می‌شدند و گروهی به بردگی می‌رفتند، بسیاری از مردان کشته می‌شدند. شهر گاه ویران می‌شد و به‌هرحال، همه‌چیز به سپاه

پیروزمند تعلق می‌یافت «زادویه مرزبان سرخس با آنکه همه‌چیز را تسلیم کرد و دختران شهر را به کنیزی فرستاد، تنها توانست جان ۱۰۰ تن را نجات دهد؛ بقیه و نیز خود او همه به قتل رسیدند. در عوض مرزبان طوس که خود به خدمت امیر آمده بود، در مقابل مبلغی صلح کردند و بر سر فرمانروایی خود باقی ماند. مردم دژ ماریین خود تسلیم شدند و خراج پرداختند و برای گریز از مالیات سرانه (جزیه) اسلام آوردند؛ در سال ۳۰ ق. بیشتر شهرها و دهکده‌های سیستان به صلح فتح می‌شد. مردم دهکده‌ای به نام هیسون حتی توانستند در مقابل خوراکی که برای سپاه اسلام تدارک دیدند، به صلح دست یابند. در عوض پرویز مرزبان زرنگ ناچار شد هزار برده با هزار جام زرین بدهد تا از مرگ بجهد. هرچند که این مردم چندی بعد، امیر عرب را از شهر راندند و دروازه آن را به رویش بستند. با این‌همه، ربیع طی تنها دو سال و نیم ولایت، توانست ۴۰ هزار برده از سیستان به سرزمین‌های عربی بفرستد» (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۲۳؛ فرای ۱۳۷۹، ۲۳).

با این حال اعراب علی‌رغم پیروزی‌های که در نبردهای مشهوری مثل قادسیه و نهاوند علیه ایرانیان به دست آوردند ولی به یک‌باره و کامل ایران را تسخیر نکردند و ایرانیان قبل از مرگ یزدگرد سوم (۳۱ ق)، در نواحی گوناگون تا فرصت می‌یافتند (برای نمونه وقتی امیری تغییر می‌یافت) سر به شورش برمی‌آوردند، پیمان‌های ترک مخاصمه و تسلیمی را که با عرب‌ها بسته بودند، می‌شکستند و مقاومت‌های کوچک محلی و محدودی در برابر اعراب، انجام دادند (هرچند این مقاومت‌ها، نتیجه‌ی جز شکست برای آن‌ها نداشت). درباره انگیزه این شورش‌ها، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. تعدادی از این شورش‌ها و مقاومت‌ها برای آن بود که مردم به عربان سر فرود نیاورند و جزیه سنگین را که بر آن‌ها تحمیل می‌شد، نپذیرند (زرین کوب ۱۳۵۵، ۶۳). برای نمونه در شهر تسخیرشده‌ای همدان، شورش‌های صورت گرفت که ارتباطات اعراب را با مناطق عقب خود به وضع خطرناکی تهدید می‌نمود، ولی این شورش با اقدامات سریع و شدیدی سرکوب شد و شهر با شرایط قبل یعنی پرداخت جزیه، مجبور به تسلیم می‌شد (اشپولر ۱۳۹۱، ۲۱). از جمله افرادی هم که در برابر اعراب مقاومت کرد هرمان (سرداری دلیر و سرافراز و آشتی‌ناپذیر) بود که در برابر ناکامی‌های پی‌درپی در مقابل اعراب مسلمان، به آسانی ناامید نشده

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

و تا آخرین حدامکان از پای ننشسته است. به طوری که بنا به گفته‌ی منابع، هشتاد نبرد را در شوشتر در مقابل اعراب سامان داد (گیلانی و کجیاف، ۱۳۹۳، ۱۳۸).

در محدود مقاومت‌های سرسخت ایرانیان، علیرغم مقاومت‌های زیاد و سخت به دست آوردن پیروزی توسط مسلمانان، اما سرانجام منتج به نجات شهر و ولایت نگشت. مثلاً در فارس پس از تصرف شهرهای توج و شاپور، دیگر نواحی فارس و کوره‌های پنجگانه آن عرصه حملات اعراب مسلمان شد. این حملات که از سال ۲۳ تا ۲۹ قمری مدام در جریان بود، همچنان با مقاومت مردم فارس به خصوص شهریان و عشایر مواجه شد. به همین علت، مسلمانان برای گشودن شهرها و سرکوب مجدد شورش‌ها، قتل‌عام‌های بسیار کرده‌اند. مشارکت مؤثر کردان (عشایر) در جنگ‌های نامنظم صحرائی، بیشتر و مهم‌تر بوده است. در کوره دارابگرد، مسلمانان سختی‌ها و صدمات بسیاری متحمل شدند تا پس از چند سال موفق به فتح نهایی آن گردیدند (سیاه‌پور، ۱۳۸۹، ۱۱۱-۱۱۲).

۲. البته تعدادی از این شورش‌ها در جهت بازگشت خاندان ساسانیان بود که با پشتیبانی نیروهای یزدگرد سوم صورت می‌گرفت. برای نمونه در منطقه جبال (سرزمین قوم ماد) که لااقل از لحاظ نظامی کاملاً زیر سلطه و قدرت مسلمانان بود، اما عمال یزدگرد سوم که هنوز در فارس شمالی می‌زیستند پیوسته مردم را تحریک می‌کردند و حتی پس از سرکوبی قیام همدان باز موفق به ایجاد شورش‌های در اماکن مختلف می‌گشتند و امید اهالی را به یک تغییر و تحول تازه‌ای زنده نگه می‌داشتند (اشپولر ۱۳۹۱، ۲۲)؛ و یا در مورد فارس آوردند که ظاهراً به تحریک یزدگرد و یا لااقل به واسطه حضور کوتاه وی در آن ولایت مردم بر اعراب شورش کردند که در نهایت با قبول پرداخت سالی سی‌وسه میلیون درهم خراج تسلیم اعراب گردید» (فرای ۱۳۷۹، ۲۶).

قیام‌های ذکرشده در سال‌های نخستین ورود اعراب به ایران، به علت عدم وجود نیروی گفتمانی انسجام‌بخش، سرتاسری نشدند (علیرغم اینکه در جبهه اعراب اختلافی و جنگ داخلی بر سر خلافت به وجود آمده بود). برای نمونه طی خلافت عمر و سال‌های نخست خلافت عثمان، عراق، جبال و فارس چنان به استیلاي عرب گردن نهادند که در ایام شورش‌های روزهای آخر خلافت عثمان و حتی جنگ‌های خانگی خونین خلافت زودگذر علی (ع)، مدعیان

گوناگون تاج و تخت ساسانی فرصتی برای جلب هرگونه پشتیبانی یا موافقت عمومی در جهت برانگیختن یک شورش عام یا کوشش برای بازگرداندن استقلال ایران به دست نیاوردند.

البته این جریان می‌تواند این سؤال بحث‌انگیز را به دنبال بیاورد که آیا شورش‌های مردم محلی، شورشی بر ضد فاتحان بود یا نه؟ اگر جواب آری باشد، ما را به مفهوم شورش ملی رهنمون می‌کند و اینکه چه کسی از این شورش‌های حمایت می‌کرد؟ در واقع، ساکنان فلات ایران و به‌ویژه فارس، نه علاقه‌ای به خلافت داشتند، و نه تمایلی به شرکت در کشمکش میان دو رقیب، یعنی علی (ع) و معاویه از خود نشان می‌دادند (دریایی، ۱۳۸۳، ۷۹). این موضوع، خود بیانگر این مسئله مهم می‌باشد که حکام محلی و به تبع از آنان مردم، بیشتر علاقه‌مند به حفظ شهر و زادگاه خود بودند تا دفاع از کل شاهنشاهی؛ زیرا چنان‌که ذکر شد هم حاکمان محلی و هم مردم از نظام شاهنشاهی ساسانی، خسته شده بودند (گیلانی و کجیاف، ۱۳۹۳، ۱۲۸).

از این جهت بود که وقتی سپاه اسلام اکثر مناطق ایران را تصرف کرده بود، گروهی از ایرانیان دیگر هیچ‌امیدی به بازگشت دولت ایرانی نداشتند و شکست را پذیرفته بودند و بیشتر سر آن داشتند که خواه به‌زور، خواه به تملق و سرسپردگی و خواه به نیرنگ‌های سیاسی، از آسیب‌های جنگ و شکست بکهند و تا جایی که ممکن است وضعیت خود را حفظ کنند. حتی بسیاری از ایرانیان خواه نومسلمان و خواه نامسلمان، به امید کسب مال به سپاه اسلام می‌پیوستند «در مقابل سپاه ۳۰ هزار نفری مردم طخارستان، احنف تنها پنج هزار سپاهی داشت که هزار تن از آنان، پارسی نومسلمان بودند (حدود سال ۳۰ ق.). شاهویه برای آن‌که مرزبانی مرو را همچنان برای خود حفظ کند، نزد امام علی (ع) می‌شتابد و فرمان می‌یابد که «دهقانان و اسواران و دهسالاران» خراج به او پردازند. هنگامی که او به ماوراءالنهر می‌رفت، دهقان بلخ در طالقان به استقبالش می‌رود، شهریار چغانیان ارمغان‌های بسیار و نیز کلید زرین‌شهر را به او تقدیم می‌کند، فرمانروایان دیگر در دادن هدیه به او بر یکدیگر پیشی می‌گیرند... در سال ۱۲۰، اسد بن عبدالله قسری در بلخ، در جشن مهرگان شرکت می‌کند، عامل هرات و خراسان و دهقان هرات، هدیه‌هایی که یک میلیون درهم برآورد می‌شد به او تقدیم کردند. علاوه بر این، دهقان، از جا برخاست و به زبان عربی، برای امیر خطبه خواند: او را سخت

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

ستود و بر نیاکان خود برتر داشت و افزود که هیچ‌کس در کار «کتخدائیه» (کدخدایی) از او بهتر نبوده و نیست. سرانجام پیش پای امیر سر به سجده نهاد» (آذرنوش ۱۳۸۷، ۲۶). انگیزه جنگ‌های همکاری ایرانیان با مسلمانان فاتح، بنا به متغیرهایی همچون گروه‌های اجتماعی درگیر در نبردها، و زمان و مکان فتوحات، متفاوت بود: حفظ جان و مال، که انگیزه‌ی بیشتر ساکنان ایران بود؛ حفظ موقعیت و زمین و دارایی ویژه‌ی اشراف و گروه‌های بالادست جامعه؛ و فشار خارجی و ترس و اجبار (دهقان‌پور و معصومی، ۱۳۹۱، ۶۹).

از جمله افراد و گروه‌هایی که موقعیت و پایگاه خویش را در این دوره نیز حفظ کردند، دهقانان بودند. دهقانان که نقش واسطه‌ی بین دولت و مردم بودند، برای حفظ موقعیت و منصب خویش از فاتحین جدید استقبال کردند. نیاز فرمانروایان جدید به همکاری آنان نیز سبب شد تا در زمره‌ی کارگزاران مسلمانان قرار گیرند. با ورود اسلام این گروه نه تنها چیزی را از دست ندادند، بلکه با پذیرش اسلام قبول مسئولیت وضع قبلی خود را تثبیت و حتی ارتقاء دادند. آنان هم چون روسای محلی روستاها، مأمورین وصول خراج و مالیات و... اعراب را در مراحل حضور و ماندگاری و تثبیت سیطره‌شان بر ایران همراهی نمودند. نقش آن‌ها در عقد عهدنامه‌ها، صلح‌نامه‌ها، راهنمایی و کمک به فاتحین شهرها، دریافت مالیات و وصول خراج، به دست گرفتن مشاغل، منصب‌های اداری و محلی، تشکیل نهادها و روش‌های اداره سرزمین و... بسیار چشمگیر بوده است (حاج‌زاده، ۱۳۸۵، ۱۳).

سران و نیروهای نظامی نیز جزء طبقات برتر جامعه‌ی ساسانی و در کنار اشراف و دهقانان مطرح بودند. آنان از آغاز فتوحات همچنان با حفظ جایگاه خویش، در جنگ‌ها ابتدا با لشکر ساسانی، و در ادامه، با اعراب فاتح همراه شدند. اینان نیز در جریان فتح، آنگاه‌که سپاه ایران را شکست خورده پنداشتند، به اعراب پیوستند و با آنان همکاری کردند (دهقان‌پور و معصومی، ۱۳۹۱، ۷۲). اصولاً استفاده و به‌کارگیری نیروهای بومی، از جمله روش‌های نظامی مسلمانان بود. عمر به عاملان مرزها نوشته بود، کسانی از «اساوره» پارسی را که به کارشان حاجت است به کمک گیرند و جزیه از آن‌ها بردارند. بر طبق همین سیاست، بخشی از سپاهیان ایرانی از همان آغاز به خدمت مسلمانان درآمدند و ایشان را در ادامه فتوحات یاری کردند؛ چنانکه از سپاه پنج‌هزار نفری «احنف» در خراسان، یک هزار نفر از پارسیان نومسلمان بودند. این جماعت که

کوچک‌ترین نشانی از همبستگی با دولت قبلی در آن‌ها مشاهده نمی‌شد و با سقوط ساسانیان، منابع درآمد خود را از دست‌رفته می‌دیدند دیدند، نقش شایان توجهی در راهنمایی مسلمانان برای فتح سایر نقاط ایفا کردند (مفتخری، ۱۳۸۲، ۱۰).

کشاورزان جزء آخرین گروه‌های اجتماعی بودند که با اعراب مسلمان تماس برقرار کردند، زیرا امور آن‌ها از طریق دهقانان (اربابان زمین) رتق‌و‌فتق می‌شد و به همین خاطر مدارکی دال بر تغییر کیش آن‌ها در اوایل فتوحات و بخصوص در ناحیه سواد موجود نیست. اما به نظر می‌رسد حتی این عده نیز، علی‌رغم تعصب مذهبی‌شانکه از عوارض زندگی بسته‌ی روستایی بود، تا حدی به‌واسطه‌ی سرکوب جنبش مزدکی و دست‌نیافتن به آرزوهای دیرینه از یک‌سو و امید به دستیابی به وضعی بهتر از سوی دیگر، به مسلمانان خوشامد گفته‌اند، به‌ویژه که ایشان به‌واسطه‌ی عدم شرکت در جنگ جنگ‌ها علیه اعراب، به دستور ابوبکر به حال خویش ماندند و در پناه مسلمانان قرار گرفتند (مفتخری، ۱۳۸۲، ۱۴).

با مرگ یزدگرد سوم و تقریباً با تمام شدن حکومت خلفای راشدین و روی کار آمدن امویان، تسخیر ایران به‌صورت تقریبی خاتمه‌یافت، ولی نه‌به‌این‌معنی که در کشور صلح و آرامش کامل برقرار گشت، بلکه ایرانی‌ها شورش‌های گوناگون تشکیل دادند و این شورش‌ها با فواصل بزرگ- و کوچک تا زمان سقوط امویان ادامه داشت.

پشتیبانی و پیوستن مستقیم ایرانیان به مقاومت اعراب در دوره امویان

در دوره حکام و عمال امویان، از یک‌طرف فرق فاحشی میان عرب و مردم سایر ممالک قرار داده و امتیازات و رجحانی برای عرب قائل می‌شدند و از طرف دیگر به تخطی و تجاوز از عهدنامه‌ها پرداخته آن‌طور که باید حقوق پیروان ادیان دیگر را رعایت نمی‌کردند، فشار و تحقیر به‌اندازه‌ای نسبت به پیروان عقاید دینی دیگر زیاد شد که با وجود تفاوت فاحشی که غالباً میان مسلمانان عرب و مسلمانانی که از نژاد دیگر بودند می‌گذاشتند، جمعی بسیار خواه‌ناخواه به ترک عقاید دینی خود گفته، دین اسلام را پذیرفتند (صدیقی، ۱۳۷۲، ۴۸). برای نمونه جزیه که مالیات سرانه و خراج مالیات ارضی بود که ذمی‌ها که مسلمان نشده بودند طبق قوانین خاصی می‌بایست می‌پرداختند، به‌مرور زمان میزان این نوع مالیات‌ها بالا می‌رفت و قدرت پرداخت در مردم سخت می‌شد، از این جهت ذمی‌ها برای آنکه از پرداخت این نوع مالیات

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

رهایی پیدا کنند، مسلمان می‌شدند و مزارع خود را می‌گذاشتند و به شهرها روی می‌آوردند (زرین کوب، ۱۳۵۵، ۷۷).

با این حال ایرانیانی که نتوانسته بودند در دوره خلافت راشدین، با یک نیروی گفتمانی منسجم بخش، شورشی سرتاسری در برابر اعراب راه بیندازند، در دوره حکومت امویان به سمت و پشتیبانی جنبش‌ها و شورش‌های مخالف خلافت مرکزی رفتند تا بتوانند علیه خلافت مرکزی مقاومتی از خود نشان دهند و از ظلم و سلطه آن‌ها رهایی یابند. این کار موجب شد بخشی از هویت ایرانی تحت تأثیر اندیشه گروه‌های مبارزه غیر ایرانی شد که در ایران پناه گرفته بودند و به پشتیبانی ایرانیان به مبارزه با دشمن مشترک یعنی خلافت مرکزی می‌پرداختند. پس اگر جریان طغیان‌های خوارج را در ایران بنگریم به خوبی مشاهده می‌شود که به طور کلی این شورش‌ها نهضت‌های بودند که از خارج به ایران آمده بودند؛ بنابراین، ایران منطقه عقب‌نشینی ملحدانی بود که از نواحی مرکزی بین‌النهرین رانده شده، در این سرزمین کوهستانی در جستجوی پناهگاهی بودند. برای نمونه پس از مدت زیادی با ترکیب واقعی بین عقاید خوارج و قومیت ایرانی و آن نیز در گوشه‌های دورافتاده کشورمانند سیستان، به وقوع پیوسته است (زرین کوب، ۱۳۵۵، ۳۸).

اساساً اکثر گروه‌های مخالف امویان که به دلایل سیاسی و مذهبی، یا در اثر بدرفتاری امویان سر به شورش برمی‌داشتند، سرانجام ناچار می‌شدند به مناطق جنوبی ایران بگریزند و به مبارزه خود ادامه دهند. این‌گونه کشاکش‌ها که اصولاً عربی بود و هیچ رابطه‌ای با ایرانیان نداشت، به درون مرزهای ایران انتقال می‌یافت و مردم را خواه‌ناخواه درگیر خود می‌کرد. بدین‌سان، استان‌های خوزستان و فارس و سیستان، از نخستین دهه‌های سده نخست، دستخوش آشوب‌هایی شد که سرکشان عرب مسلمان، از بین‌النهرین به ارمغان آورده بودند (اشپولر، ۱۳۹۱، ۳۰). مثلاً خوارج بعد از هر شکست به داخل ایران رانده می‌شدند و ایران برای آنان به عنوان یک پایگاه جهت آماده‌سازی و تجدید قوا برای حمله به نیروهای خلافت در عراق سودجویند. فاصله زیاد از مرکزی حکومت، اوضاع خاص جغرافیایی، فقدان امنیت به لحاظ فعالیت خاندان‌های محلی، عدم تسلط و نفوذ خلافت در آن مناطق، نزدیک بودن به عمان که از کانون‌های دائمی خوارج بود، پراکندگی قدرت و بافت نسبتاً غیرشهری این مناطق و... از جمله

عوامل مساعد برای فعالیت خوارج در این نواحی محسوب می‌شد. از سوی دیگر درهم پاشیدگی اوضاع اجتماعی سیاسی ایران در قرن اول هجری که معلول سقوط نظام پیشین و ورود اعراب مسلمان به داخل ایران بود، زمینه‌های مساعد فعالیت خوارج را در پاره‌ای از نقاط ایران فراهم می‌آورد. به‌طور خلاصه باید گفت که از یک‌سو رفتار متعصبانه اعراب اموی نسبت به غیر عرب و خصوصاً اعمال تبعیض بین مسلمانان عرب و «موالی» و از سوی دیگر روحیه مساوات‌طلبی موالی، بخش‌هایی از مردم ایران را بر آن داشت که در طول قرن اول هجری و تا پایان حکومت بنی‌امیه، در قیام‌هایی با ماهیت‌های گوناگون از جمله در قیام‌های خوارج، علیه سلطه عربی و حاکمیت‌های غیر اسلامی وارد عمل شوند. بنابراین نیاز متقابل خوارج و بخش‌هایی از

ایرانیان، موجبات همکاری و نزدیکی این دو را فراهم می‌دیدند ساخت (مختخری، ۱۳۷۶، ۱۴۴). در ابتدا، ایرانیان در هیچ‌یک از این درگیری‌ها شرکت نداشتند و از این اغتشاش‌ها به نفع جنبش‌های خود سود می‌جستند. ولی به‌مرور و با افزایش مهاجرت اعراب از یک‌سو و مسلمان شدن بیش‌ازپیش اهالی بومی از سوی دیگر، ایرانیان نیز وارد این منازعات شدند و به این شکل مخالفتشان را با حکام عرب و تمایلشان را به استقلال نشان می‌دادند (فرنود، ۱۳۹۰، ۲۵)؛ بنابراین می‌توان گفت چون‌که بسیاری از درگیری و کشمکش‌های بین نیروهای عرب، به ایران نیز سرایت می‌کرد، ایرانیان به‌اجبار وارد مناسبات قدرت عربی-اسلامی شدند «در هنگام فرماندار بصره عبیدالله بن زیاد بود که اسلم پسر ربیعۀ را همراه دو هزارسوار به تعقیب ایشان- فرستاد و آنان در دهکده‌ای بنام آسک از دهکده‌های اهواز که نزدیک خاک فارس بود با خوارج روبرو شدند و جنگ درگرفت، خوارج پنجاه تن از یاران اسلم را کشتند و اسلم گریخت» (دینوری، ۱۳۹۵، ۳۱۴). در نمونه دیگر در خوزستان و فارس، جمعی از ایرانیان، از جمله کردان (عشایر) در دسته جنگ‌های ایشان داخل شده و در نبرد با اعراب حاکم مبارزه کردند (سیاه‌پور، ۱۳۸۹، ۱۱۴).

ظلم و آزار عمال بنی‌امیه نسبت به ایرانیان، بخصوص در ماوراءالنهر به درجه‌ی رسیده بود که موجب به قیام‌کنندگانی از قبیل مختار بن ابوعبیده و یا اشعث منجر می‌گردید (صفا، ۱۳۶۹، ۱۸). از این جهت می‌توان گفت که حداقل در این نوع شورش‌ها و نهضت‌های مثل مختار و فتنه

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

عبدالرحمان الاشعث، محرک و رئیس ایرانیان نبودند، ولی ایرانیان شورش را دامن می‌زدند و در اغلب آن‌ها شرکت مؤثری داشتند. بیست هزار سپاهیان مختاربن ابی عبید که در سال ۶۶ لشکر شامی عبدالملک بن مروان را شکست دادند و عراق را به تصرف آوردند، بیشتر ایرانی بودند. چنان‌که «گویند، مختار پسر ابو عبید ثقفی در کوفه با شیعیان بنی‌امیه آمیخته داشت و ایشان هم پیش او رفت‌وآمد می‌کردند، مختار آنان را دعوت می‌کرد که با او برای انتقام گرفتن از خون حسین(ع) قیام‌کنند و گروه زیادی دعوت او را پذیرفتند که بیشتر از قبیله همدان بودند و گروه بسیاری از ایرانیان که در کوفه بودند و معاویه برای ایشان مستمری تعیین کرده و معروف به حمراء بودند و شمارشان حدود بیست‌هزار مرد بود با او همراه شدند» (دینوری، ۱۳۹۵، ۶۹)؛

بنابراین می‌توان گفت که هیچ‌یک از این جنبش‌ها نتیجه مستقیم برای ایرانیان نداشت، ولی همه موید فکر شورش و نشر سرکشی بود و زمینه را برای انقراض دولت اموی و تأسیس سلسله عباسی مساعد کرد (صدیقی، ۱۳۷۲، ۶۸). این شورش‌ها نشان می‌دهد که با وجود پیروزی‌های نظامی بسیار مهم حکومت اموی در ایران و دیگر مناطق خاورمیانه، خلفای اموی نتوانستند نفوذ پایداری در میان مسلمانان به دست آورند و پایه‌های حکومتشان را محکم کنند. دین اسلام که ابتدا به اکثریتی از قوم عرب منحصر بود، به تدریج به مذهب گروه‌ها و قوم‌های گوناگون تبدیل شد و ماهیت عربی خود را از دست داد. دیگر استیلای اشراف عرب بر اساس سیاست سرکوب و خونریزی ممکن نبود چرا که از یک‌سو، اعراب طبقات پایین با بومیان می‌آمیختند و به تدریج خود را به آن‌ها نزدیک‌تر احساس می‌کردند تا به حکومتیان و از سوی دیگر، جمعیت مسلمانان دیگر تنها به اعراب محدود نبود و موالی ایرانی روزبه‌روز فزونی یافته درخواست حقوق برابر می‌کردند.

مقاومت ایرانیان در قالب حکومت‌های خودمختار

معمولاً اعراب مسلمان با اعزام نیرو و پیروزی بر نواحی مختلف، در ابتدا با تصرف سیاسی و سپس به تدریج با شیوه‌های مختلف موجب گسترش اسلام در آن نواحی می‌شدند؛ ولی بعضی نواحی ایران به دلایل مختلف مثل شرایط جغرافیایی و اقلیمی از نفوذ اعراب تا مدت‌ها در امان ماند و آن‌ها توانستند در چندین سال در برابر اعراب مقاومت کنند و بر هویت و کیش خود

باقی ماندند. بر این اساس در بحث مقاومت ایرانیان در این دوره باید به مناطقی در ایران اشاره کنیم که علی‌رغم تلاش اعراب برای نفوذ فرهنگی و نظامی، با شکست‌های متوالی مواجه شد و ایرانیان ساکن در این منطقه توانستند (حداقل در این دوره) فرهنگ و آیین خود را حفظ کنند. تا حدود سال ۶۱ ه. ق که ابتدای خلافت امویان بود، اعراب توانستند مصر، شام و کارتاژ (تونس و لیبی کنونی) را از سلطه امپراتوری روم خارج و تقریباً همه امپراتوری ساسانی را تصرف کنند. تنها ناحیه‌ای از ایالات سابق ساسانی که همچنان در برابر اعراب مقاومت می‌کرد مناطق حاشیه دریای خزر یعنی گرگان، طبرستان، دیلم و گیلان بود. کوهستان‌های صعب‌العبور و آب‌وهوای مرطوب، این مناطق را به‌طور نسبی از وقایعی که در دیگر مناطق ایران رخ می‌داد دور کرده بود. حکمرانان محلی این مناطق نیز که از دوره ساسانی بر سرکار مانده بودند، توانستند درهایشان را بر روی دنیای خارج بسته نگاه‌دارند. از مهم‌ترین این سلسله‌ها، دابویان طبرستان بودند که مرکزشان شهر ساری بود و گویا از اسلاف پیروز ساسانی بوده‌اند. بیشتر این سلسله‌ها توانستند با دادن خراج یا رویارویی مستقیم با اعراب، سرزمین‌های خود را تا ابتدای به قدرت رسیدن عباسیان ۱۳۲ ه. ق مستقل نگاه‌دارند. دیلمیان نیز که از جسورترین این اقوام بودند پی‌درپی بر جنوب البرز، یعنی ری و قزوین، می‌تاختند، اعراب را به قتل می‌رساندند و اموالشان را تاراج می‌کردند (فرای، ۱۳۷۹، ۱۷۲).

از دیگر مناطق ایرانی‌نشین که همچنان از نفوذ اعراب دورمانده بود، باید از خوارزم نام برد که از دیرباز فرمانروایان نیمه‌مستقلی بر آن حکومت می‌کردند. در این دوره، حاکمان خوارزم از خاندان آفریغیان بودند. در سوی دیگر امپراتوری اعراب، امپراتوری روم بود که اقوام ژرمن، اسلاو و مغول، از غرب و شمال دائم به آن هجوم می‌بردند. این امپراتوری، به‌جز قسمت‌هایی در ایتالیا، باقی متصرفات خود را در اروپای غربی از دست داد و در واقع، مرکز آن از اروپای غربی به منطقه ترکیه-یونان منتقل شد. به همین دلیل، تاریخ‌دانان غربی، از این دوره به بعد، این امپراتوری را امپراتوری بیزانس نام نهادند. کلیسای مسیحیت نیز به دو بخش تقسیم شد و بسیاری از مسیحیان غرب اروپا از رهبری قسطنطنیه سرباز زدند و کلیسای روم را بنیاد گذاردند (فرنود، ۱۳۹۰، ۲۷).

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

از دیگر مناطق مستقل از اعراب، منطقه‌ای در اطراف کابل به رهبری فردی به نام «زنبیل» و با مذهب بودایی بود. قیام زنبیل بودایی تمامی غزنه و قندهار را از زیر سلطه اعراب بیرون برد و فتح آن منطقه را تا سال ۱۲۸ ه. ق به تعویق انداخت (فرنود، ۱۳۹۰، ۲۴). زنبیل‌ها از سال ۲۳ هجری بارها از سمت اعراب مسلمان مورد حمله قرار گرفتند که در این کشاکش یا تحت محاصره قرار می‌گرفتند و با حفظ حاکمیت خود، قرارداد صلح با اعراب به دادن غنائم و خراج محکوم می‌شدند یا اینکه با تزلزل در خلافت مرکزی، آن‌ها نقض عهد و به استقلال خود تأکید می‌کردند و ضمن اینکه مسلمانان را از قلمرو خود اخراج می‌کردند، حوزه حاکمیتی خود را گسترش می‌دادند (رحمتی، ۱۳۹۰، ۶۲-۶۳، حبیبی، ۱۳۶۷، ۶۵-۷۰). خوارج با استقرار در سیستان، ضمن ایمن ماندن از تعرض عمال خلیفه، مکانی برای گسترش عقاید خود از طریق غذا یا تبلیغ در میان غیرمسلمانان ساکن در قلمرو زنبیل نیز یافتند. از آنجاکه زنبیل‌ها مخالفان خلیفه را در قلمرو خود پناه می‌دادند، خوارج نیز توانستند به‌عنوان یک جریان مسلمان و مخالف خلیفه در قلمرو زنبیل‌ها تردد داشته باشند. به‌هرحال، این قضیه راه تعامل فرهنگی بین آن‌ها با ساکنان قلمرو زنبیل را هموار کرد و به آشنایی آن‌ها با تعالیم اسلامی، ولو در قالب عقیده‌ی خوارج، منتهی گردید. چنان‌که با داوری از روی نام اسلامی صالح بن حجر، پسرعموی زنبیل، در زمان لشکرکشی یعقوب لیث به زابلستان، می‌دیدند توان استنباط کرد که در این زمان، اسلام در بین اعضای خاندان حکومتی زنبیل نیز نفوذ کرده بود (رحمتی، ۱۳۹۰، ۷۳).

نتیجه‌گیری

در نتیجه بررسی مقاومت ایرانیان در این دوره باید گفت ایرانیان در این دوره در برابر انقیاد مکانیسم قدرت هویت اسلامی-عربی کنار ننشستند و در جهت رودررویی و مقاومت از طریق استراتژی‌های مختلف برآمدند. این مقاومت‌ها در حوزه‌ی استراتژیک عربی-اسلامی به‌گونه‌ای بی‌قاعده در بین جریان‌ها و گروه‌های مختلف توزیع شده بود و کانون‌های مقاومت با توجه به زمان و مکانی که به وقوع می‌پیوست متفاوت بود: گاه با تکیه‌گاه اندیشه و تفکر خود (مثل حکومت‌های محلی مثل زنبیل‌ها و شمال ایران) و گاه با دستاویز شدن به نیروهای غیرایرانی مثل خوارج. البته عده‌ای دیگر از مردم، همراه عربان می‌شدند و به امید کسب غنیمت و یا از ترس جان، به‌صورت سپاه پیاده با لشکر اسلام همگام می‌شدند و عده‌ای دیگر که به امید

گرفتن انتقام از جنگجویان عرب، به پشتیبانی هر نیروی مخالف خلافت مرکزی می‌رفتند تا بتوانند علیه خلافت مرکزی مقاومتی از خود نشان دهند و از سلطه اعراب رهایی یابند. این مقاومت‌ها بر آن بودند وحدت اعراب را بشکنند و شبکه‌ی روابط قدرتی که اعراب در جهت گسترش آن بودند را بشکنند و در نهایت مقاومت در تمام اقشار جامعه و افراد دربرگیرد ولی به علت عدم وجود نیروی گفتمانی انسجام‌بخش، سرتاسری نشدند (علیرغم اینکه در جبهه اعراب اختلافی و جنگ داخلی بر سر خلافت به وجود آمده بود).

این مقاومت‌ها بیشتر مقاومت اهالی بومی در مناطق دوردست‌تر ایران چون خراسان، سیستان و ماوراءالنهر صورت گرفت. غرب ایران به تسخیر کامل اعراب درآمده بود و از همان نخستین سال‌ها، اعراب، در مقیاسی وسیع، به مناطقی چون بین‌النهرین، خوزستان، همدان، اصفهان و قم مهاجرت می‌کردند. مخالفان نیز یا کشته یا به بردگی به عربستان و دیگر مناطق گسیل می‌شدند. نکته مهم دیگر درباره این قیام‌ها این بود که از نظر این تحقیق تفکیک هویت عرب و ایرانی و هم‌بسته آن مثل پیدایش و تکوین ساختارهای نهادی ویژه حذف و طرد دین ایرانیان، زبان فارسی و غیره برای کنترل ایرانیانی بود که علی‌رغم قیام‌ها و شورش‌های که در این دوره علیه این انقیاد از خود نشان دادند، از یک‌جهت موجب انقیاد بخشی از ایرانیان و از جهت دیگر موجب وارد شدن اجباری ایرانیان به مناسبات عربی-اسلامی شد. برای نمونه هم‌پیمان شدن ایرانیان با گروه‌های مثل خوارج برای رهایی از سلطه و انقیاد سامانه نژادی امویان، علی‌رغم پیروزی‌های نسبی که برای ایرانیان داشت ولی ایرانیان با کمک گفتمان اسلامی و عربی آن‌ها و در ادامه درگیری بین گروه‌های عربی مدعی جانشینی پیامبر به مبارزه پرداختند؛ و این یعنی اینکه سرزمین ایران نیز درگیر سامانه هویتی عربی-اسلامی شد و در این دوره تاریخی در قالب همین هویت پدیدار شد. این نوع ورود نیروهای تأثیرگذار داخلی و خارجی جدید در هویت ایرانی، موجب به‌وجود آمدن کردارهای گفتمانی با هویت‌های متفاوتی در قلمرو هویت ایرانی شد و یا بعدها به شکل‌گیری گونه‌های متفاوتی از هویت‌های در ایران منجر شد. در توضیح این مسئله باید بیشتر به پدیده ورود نیروهای مخالف اعراب اشاره کنیم که این نیروها معمولاً بیشترشان وارد مرزهای ایران می‌شدند و به مبارزه خود ادامه می‌دادند که

تحلیل و ارزیابی مقاومت ایرانیان از ورود اعراب تا خلافت امویان: تأثیر آن بر هویت ایرانیان

این امر موجب شد با توجه به اندیشه‌های که دنبال می‌کردند به مرور زمان تأثیرگذاری روی هویت ایرانیان داشته باشند.

در کل کانون‌های مقاومت در این دوره به علت عدم تسلسل‌هایی متوالی، در یک استراتژی کلی تغییر قرار نگرفت و بنابراین اثرهایی فراگیر از خود به جای نگذاشت و توانستند اندکی پایه‌های حکومت اموی را بلرزانند ولی توانایی فروپاشی آن را نداشتند. البته پایه و لنگرگاه شدند برای تغییر بزرگ توسط عباسیان که جنبشی بود که از یک سو به قدر کافی تشکل یافته بود و تبلیغات خود را هم‌زمان در همه مناطق اسلام توانست گسترش دهد و از سوی دیگر توانست طبقات گوناگون و ملیت‌های مختلف دنیای اسلام را با همه تضادهایشان متحد سازد.

منابع

- ۱) اشیپولر، برتولد. (۱۳۹۱). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمهٔ مریم میراحمدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۲) آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۷). چالش میان فارسی و عربی. تهران: نشر نی
- ۳) حاجی بابایی، مجید (۱۳۹۷)، مقاومت در آستانه مرز، الگویی برای تحلیل فتوحات اعراب مسلمان در ایران، فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ، دوره ۲، شماره ۴، اراک: ص ۲۷ تا ۴۸
- ۴) حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۷). تاریخ افغانستان بعد از اسلام. تهران: دنیای کتاب
- ۵) دریفوس، هیوبرت و پل رابینو. (۱۳۷۹). میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک. ترجمهٔ حسین بشیریه. تهران: نشر نی
- ۶) دینوری، ابوحنیفه (۱۳۹۵). أخبار الطوال. ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی
- ۷) زارع حسینی، سیده فاطمه (۱۳۹۲)، قیام ابوعلیسی اصفهانی علیه امویان در سده دوم هجری، دو فصلنامه تاریخ و فرهنگ، دوره ۴۴، شماره ۹۰، مشهد: ص ۹ تا ۳۰
- ۸) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). دو قرن سکوت. تهران: انتشارات جاویدان
- ۹) سیاه پور، کشواد (۱۳۸۹)، نقش سیاسی - نظامی کردان فارس و خوزستان در دوره فتوح اسلامی، فصلنامه تاریخ ایران، دوره -، شماره ۸، تهران: ص ۹۷ تا ۱۱۶
- ۱۰) صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۲). جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری. تهران: انتشارات پاژنگ

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۹، شماره ۶۳، تابستان ۱۴۰۲

- ۱۱) صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: نشر فردوس
- ۱۲) فرای، ریچارد. (۱۳۷۹). تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات کمبریج
- ۱۳) فرنود، رضا. (۱۳۹۰). اطلس تاریخی ایران. تهران: نشر نی
- ۱۴) فوکو، میشل. (۱۳۸۳). اراده به دانستن. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی
- ۱۵) فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷). خرد در سیاست، تهران: انتشارات طرح نو
- ۱۶) گیلانی، نجم‌الدین و علی اکبر کجباف (۱۳۹۳)، تحلیل مقاومت‌های هرمزان مهرگانی، فصلنامه فرهنگ ایلام، در برابر اعراب مسلمان، دوره ۱۵، شماره ۴۴ و ۴۵، ایلام: ص ۱۲۵ تا ۱۳۷
- ۱۷) لطف آبادی، محسن (۱۳۹۰)، کنش و واکنش اعراب مسلمان و طبریان زردشتی سواحل دریای مازندران در قرون نخستین اسلامی (تا پیش از قیام مازیار)، فصلنامه مسکویه، دوره ۶، شماره ۱۷، تهران: ص ۱۰۵ تا ۱۲۲
- ۱۸) محمدرضا خسروی، محمدرضا و علی بیات (۱۳۸۷). مواجهه جامعه ایرانی در برابر سلطه اعراب مسلمان در سده‌های اول و دوم هجری، فصلنامه جستارهای تاریخی، دوره ۲۱، شماره ۳، تهران: ص ۱۱۷ تا ۱۵۵
- ۱۹) مفتخری، حسین (۱۳۷۶). خوارج در ایران، مقالات و بررسی‌ها، دوره -، شماره ۶۱، تهران: ص ۱۳۷ تا ۱۵۴
- ۲۰) مفتخری، حسین (۱۳۸۲). جامعه‌ی ایرانی در مواجهه با اعراب مسلمان، فصلنامه تاریخ اسلام، دوره ۴، شماره ۴، قم: ص ۵ تا ۳۲.

Analysis and evaluation of the Iranian resistance from the arrival of the Arabs to the Umayyad caliphate: Its effect on the Identify of Iranians

Abstract

This article examines the confrontation and resistance of the Iranians against the subjugation of the Islamic-Arab identity of the Arabs (especially the Umayyads) from the time of the arrival of the Muslim Arabs until before the Abbasids came to power. On the one hand, this study refers to the strategies of groups and currents that tried to escape from the relations and mechanisms of subjugation of Arab-Islamic identity with various forms of resistance, and on the other hand, it examines the results of these resistances on Iranian identity.

The results of this study show that the resistance of Iranians was irregularly distributed among different currents and groups and the centers of resistance were different according to the time and place that occurred: Sometimes by relying on their own thoughts and ideas (like the Zonbilis) and sometimes by relying on non-Iranian forces such as the Kharijites; Others accompanied the Arabs and joined the Islamic army as infantry in the hope of trophy or fearing for their lives; Others, hoping for revenge on the Arab fighters, went to the support of any force opposed to the central caliphate so that they could resist the central caliphate and escape Arab domination.

Keywords

Resistance, Islamic-Arabic identity, domination, subjugation, Umayyads.